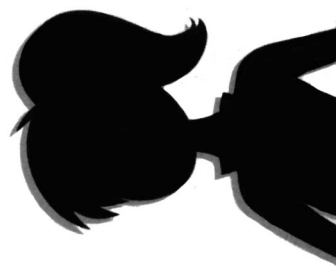


خدا چون سلام به روی ماهت...

آبنبات سازها ۱: نجات کارخانه



ناشر خیلی متفاوت کتاب های کودک و نوجوان!





ایمانت سنا رہا

زجا کی خانہ

وندی مس

ایمان رهبر

سرشناسه: مس، وندی، ۱۹۶۷ - م. Wendy Mass
عنوان و نام پدیدآور: نجات کارخانه / وندی مس : [مترجم] ایمان رهبر
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۴۵۹ص. ۵/۱۲/۵×۴/۵اس.م.
شابک: --۳۶۵-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸ : دوره: ۲-۳۸۷-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸.
وضعیت فهرست نویسی: فیبیا
یادداشت: عنوان اصلی: The candymakers, 2011
یادداشت: گروه سنی ج.
موضوع: مسابقه‌ها -- داستان
موضوع: Fiction -- Contests
موضوع: شکلات
Chocolate
موضوع: دوستی - داستان
موضوع: Friendship -- Fiction
شناسه‌ی افزوده: رهبر، ایمان-۱۳۷۲-مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ن ۵۱۷م ۱۳۴م ۷۹۰/۱۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۳۷۹۵۵۹
۷۰۸۷۴۰۱



انتشارات پرتقال آبنبات‌سازها ۱: نجات کارخانه

نویسنده: وندی مس

مترجم: ایمان رهبر

ویراستار: محدثه گودرز نیا

مشاور هنری و طراح جلد نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / فربیا دولت‌آبادی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: --۳۶۵-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اندیشه‌ی برتر

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴

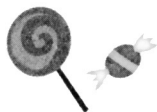


www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

تقدیم به مادرم
که هرگز در خانه آبنبات نگه نمی‌داشت
چون مطمئن بود
هیچ فرصتی را برای خوردن آن‌ها از دست نمی‌دهم





The Candymakers

Published By Little, Brown and Company

Copyright © 2010 by Wendy Mass as per the original English language edition.

The moral rights of the author have been asserted

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)
کتاب **The Candymakers**
به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

«نوع نگاه شماست که اهمیت دارد،
نه چیزی که به آن می‌نگرید.»

هنری دیوید ثرو^۱

«برای ساخت قلعه‌ای در میان ابرها
قوانین معماری به کار نمی‌آیند.»

جی. کی. چسترتون^۲

1- Henry David Thoreau

2- G. K. Chesterton

تبریک

به تمام آبنبات‌سازهای آینده!

شما برای شرکت در دور جدید رقابت
سالانه‌ی آبنبات‌سازی پذیرفته شده‌اید

حامی مالی رقابت: انجمن قنادان



از شرکت‌کنندگان ناحیه‌ی سوم درخواست می‌شود
دو روز قبل از شروع رقابت، در کارخانه‌ی
آبنبات‌سازی **زندگی شیرین** حاضر باشند:

لوگان سویت^۱

مایلز اولیری^۲

دیزی کارپنتر^۳

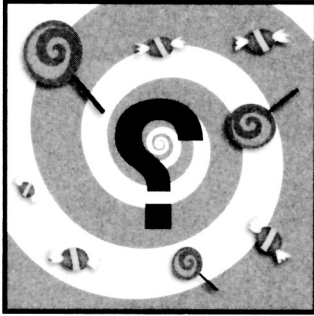
فیلیپ رنسفورد سوم^۴

-
- 1- Logan Sweet
 - 2- Miles O'Leary
 - 3- Daisy Carpenter
 - 4- Philip Ransford III

روزنامه‌ی اسپرینگ

لهيُونِ هِرَالِدِ

خبر فوری



آبنبات‌سازی را به لرزه انداخت. از جمله، می‌توان به خبر تکان‌دهنده‌ی بسته شدن یکی از کارخانه‌های مشهور آبنبات‌سازی کشور اشاره کرد. آبنباتی که برنده‌ی این رقابت شود، به‌زودی در سرتاسر کشور در دسترس عموم قرار خواهد گرفت. با وجود این، هنوز تصمیم گرفته نشده که کدام کارخانه قرار است کار تولید این آبنبات را بر عهده بگیرد.

انجمن قنادان نتایج دور جدید رقابت سالانه‌ی آبنبات‌سازی را اعلام کرد. برای ورود به این رقابت بسیار مهم که صد سال قدمت دارد، از سی‌ودو شرکت‌کننده‌ی دوازده‌ساله از سرتاسر کشور دعوت شده بود که آبنباتی کاملاً جدید بسازند. طبق گفته‌ی منابع آگاه، رقابت امسال واقعاً دشوار بوده است. روز رقابت با چنان اتفاقات غیرمترقبه‌ای همراه شد که حتی پایه‌های صنعت

چیزهایی که لازم است بدانید

روزگاری چهار بچه بودند به نام‌های لوگان، مایلز، فیلیپ و دیزی. همگی آن‌ها تازه دوازده سالشان شده بود و هیچ‌کدامشان هنوز خبر نداشتند که قرار نیست زندگی‌شان یک‌جور پیش برود.

شاید بپرسید آن‌ها چه ویژگی خاصی داشتند که باعث شده بود از بین صدها متقاضی دیگر انتخاب شوند؟ چرا هر کدام از آن‌ها این‌طور از ته دل می‌خواستند برنده شوند، آن‌قدر که حاضر بودند در این راه هر خطری را به جان بخرند؟ شاید بهتر باشد خودتان ببینید.

بگذارید با لوگان شروع کنیم، چون هر چه باشد او پسر آقای آبنبات‌ساز است، ولی فکر نکنید حالا چون موقع تولد بوی شکلات می‌داده، این رقابت به نفع او پیش می‌رود.

سخت‌ترین وظیفه به عهده‌ی لوگان است، چون باید نقش چشم‌ها و گوش‌های شما را بازی کند. به‌دقت به چیزهایی که درباره‌ی دیگران - و درباره‌ی خودش - می‌گوید و چیزهایی که نمی‌گوید توجه کنید.

دیگران هم این فرصت را پیدا می‌کنند، ولی انصاف این است که با لوگان شروع کنیم، چون پدر او بود که به شکلی سخاوتمندانه از دیگران دعوت کرد تا به کارخانه بیایند. او می‌خواست به آن‌ها هم کمک کند تا برای رقابت آماده شوند، و حالا مایلز، دیزی و فیلیپ این‌جا جلوی کارخانه‌ی آبنبات‌سازی **زندگی شیرین** ایستاده بودند و نمی‌دانستند باید به آن درهای عظیم چوبی ضربه بزنند یا همین‌طور سرشان را بیندازند پایین و بروند داخل؟

بخش اول



لوگان

فصل اول

لوگان برای این که بفهمد صبح شده، لازم نبود چشم‌هایش را باز کند. بوی دل‌چسب پشمک که مثل نسیم به اتاقش می‌وزید، از هر ساعت زنگ‌داری بهتر عمل می‌کرد. غلتی زد و دماغش تقریباً مماس با دریچه‌ی تهویه قرار گرفت. لابد فکر کرده‌اید اگر اتاق خوابتان توی یک کارخانه‌ی آبنبات‌سازی باشد، باید تختخوابی شکل آبنبات‌چوبی هم داشته باشید، ولی لوگان یک ماه پیش، وقتی دوازده‌ساله شد، خودش را از شرّ تختخواب آبنبات‌شکلش خلاص کرد؛ این که نمی‌توانست موقع خواب زانوهایش را خم کند اعصابش را خرد می‌کرد. او شروع یک روز جدید را دوست داشت، چون هر روز پر از موقعیت‌ها و اتفاق‌های تازه بود (و هر روز او پر بود از عطر شکلات، کارامل، شیرینی بادامی و شکر کاراملی پشمکی). نسیمی که از پنجره‌ی باز می‌وزید، به اتاقش زندگی می‌بخشید. صفحات کتاب‌های مصورش جوری بالا و پایین می‌شدند که انگار داشتند نفس می‌کشیدند. طرح‌های کاغذی روی دیوار بال‌وپر می‌زدند. گُرک روی ازدهای عروسکی‌اش موج برمی‌داشت، طوری که انگار داشت با سرعت زیاد حرکت می‌کرد، در حالی که اصلاً از جایش تکان نمی‌خورد.

لوگان، طبق روال هر روز صبح، روی نفس کشیدنش تمرکز کرد. نفسش را داد توو داد بیرون. با هر نفس چیزهایی را که خوشحالش می‌کرد شمرد: یک روز جدید، لذت بردن از حضور در این‌جا، پدر و مادرش، کارخانه، تمام کسانی که این‌جا کار می‌کنند.

تو... بیرون... تو... بیرون. ضرب‌آهنگ نفس‌هایش را با صدای همهمه و غرغز آشنای دستگاه‌های آبنبات‌سازی هماهنگ کرد، دستگاه‌هایی که در تمام طول روز روشن بودند. صدای جلیزولز ریشه‌ی شیرین‌بیان روی اجاق باعث شد وسط نفس کشیدن مکث کند. تا چند دقیقه‌ی دیگر مادرش شروع می‌کرد به خرد کردن چوب دارچین. بعد آن‌ها را می‌ریخت داخل حریره‌ی جو دوسری که هر روز صبح درست می‌کرد. لوگان همیشه دوست داشت خودش را برای دیدن این قسمت به آشپزخانه برساند.

پدر لوگان بیرون در اتاق او زد زیر آواز: «امروز باید چی کار کنیم؟»
لوگان خودبه‌خود جواب داد: «باید آبنبات درست کنیم!» صدایش هنوز گرفته و خش‌دار بود.

«چرا آبنبات درست کنیم؟» پدرش بدون این‌که منتظر جواب او بماند، مثل هر روز صبح، ادامه‌ی ترانه را خواند: «تا لبخند رو روی لب تموم مردم بیاریم!»
لوگان از تخت بیرون پرید تا لباس بپوشد و زیرلب با خودش گفت: «تا لبخند رو روی لب تموم مردم بیاریم.» تمام کارکنان کارخانه پیراهن‌هایی با یقه‌های سفید و شلوارهایی به رنگ قهوه‌ای روشن می‌پوشیدند (البته کسانی که در فضای خارجی کار می‌کردند شلوارک می‌پوشیدند). لوگان هنوز رسماً در کارخانه کار نمی‌کرد، ولی تمام روز فکروذکرش پوشیدن یونیفرم رسمی کارخانه بود. علاوه بر این، تمام لباس‌های بازی‌اش کف زمین روی هم تلبار شده بود. راستش را بخواهید، فقط لباس‌ها نبود، بیشتر وسایلش کف زمین کُپه شده بودند. پدر و مادرش خیلی وقت بود تسلیم شده بودند و از او نمی‌خواستند آن‌جا را تمیز کند. وقتی بیرون اتاق آن‌همه کار هیجان‌انگیز برای انجام دادن بود، کی دلش می‌خواست وقتش را برای تمیزکاری هدر بدهد؟

وقتی شنید مادرش به همین زودی شروع کرده به خرد کردن چوب دارچین، جا خورد. برگشت تا به ساعت روی میزش نگاه کند. معمولاً صبحانه را نیم ساعت بعد می‌خوردند. بعد نفسش توی گلویش گیر کرد؛ هر لحظه